

دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران

گفتمان قدرت موازی؛ حکومت شاه شیعه - ولایت فقیه عادل هانیه خاکپور

کارنوشت دانشجویی برای درس مبانی تاریخ اجتماعی ایران

موضوع: رابطه حکومت صفوی و روحانیت شیعه

زیر نظر دکتر محمدرضا جوادی یگانه

دی ۱۳۸۴

مذهب به عنوان عامل وحدت ملی در ایران عصر صفوی نقش درجه اول را ایفا می کرد و سلاطین صفوی بر اساس باور به این نقش کلیدی و مهم بود که تشیع را مذهب رسمی کشور اعلام کرده و از علما و فقهای شیعه بلاد مختلف برای تبیین و تعلیم تشیع در ایران دعوت می کردند و در مقاطع مختلف بر جایگاه بارز آنان در اداره امور تأکید می ورزیدند. به علاوه نصب فقها و علما به مصادر مختلف شرعی در جهت حل مشکلات و معضلات آن روز جامعه ایران، مبین اهتمام سلاطین صفوی به مسایل شرعی روز مردم ایران است. (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۴۵)

با توجه به شرایط ناشی از به قدرت رسیدن حکام صفوی و تغییر وضعیت شیعیان از اقلیت تحت فشار به اکثریت حاکم، نوع عملکرد فقها و علمای این عصر مبین دو عنصر اساسی است: ۱- تأکید بر تعیین فقها از جانب شارع مقدس در زمینه مسایل شخصی مردم. ۲- قبول سلطنت شاهان شیعه مسلک صفوی. که البته طبعاً شاه مورد اشاره باید مسلمان شیعه باشد و در ظاهر نیز حفظ شریعت کند. ضمن آنکه حیطة ولایت فقها را در چارچوب وظایف شان به رسمیت بشناسد. به این ترتیب، در این دوره شاهد تقسیم کار موازی اعلام نشده ای از سوی فقها و سلاطین هستیم و استقلال و قدرت هر یک (فقیه یا شاه) به گونه ای است که هیچ یک منصوب دیگری نیست. (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۰۱)

از نوشته های این دوران، همچون دوره قبل چنین برمی آید که چگونگی تعامل با حکام، ذهن فقهای این دوره را نیز به خود مشغول داشته است. علامه مجلسی (عین الحیات، ۹۰-۸۹) با بیان احادیث و روایاتی منقول از امامان و پیامبر، مخالفت و ترک اطاعت پادشاه را صحیح ندانسته چرا که صلاح مردم در صلاح پادشاهان است. وی سلاطین صفوی را از مصادیق حکام جور ندانسته بلکه سلاطین شیعه را صاحب قدرتی می دانسته که باید از قدرت و اقتدار آنها در جهت پیشبرد اهداف شیعه بهره جست. (بحار الانوار، ۲۴۳)

محقق اردبیلی نیز به عنوان یک اصل رابطه و همکاری و پذیرش ولایت و حکومت از سوی حاکمان ستمکار را حرام دانسته اما در برخی برهه ها آن را جایز می شمرد به شرط آنکه مخلصانه باشد، عدالت و اجتهاد داشته باشد، امکان اقامه امر به معروف و نهی از منکر باشد و در مقام قضا بر اساس مذهب شیعه فتوا دهد و حکم صادر کند. وی بر این نکته تأکید می کند که اگر شخصی با حاکم شیعی ستم پیشه یا غیر شیعی به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان همکاری کند، این امر بر او اشکالی وارد نمی سازد. (مزینانی، ۱۳۷۵: ۱۳۸)

با این حال شیخ بحرانی، از فقهای بزرگ عصر صفوی، سلاطین شیعه صفوی را از جمله مصادیق " ظلمه " دانسته و همچون برخی از فقهای این دوران از آنها به عنوان سلطان عادل یاد نکرده است. (بحرانی، ۱۳۷۶: ۱۲۱)

فاضل قטיפی هم سلطنت را نامشروع می دانست و ملا صدرا پذیرفتن هر نوع هدیه و نیز تمامی اموال دیوانی و خراج و نماز جمعه را تحریم کرده بود .

خطبه ای که علامه مجلسی هنگام جلوس شاه سلطان حسین بر تخت سلطنت می خواند ، نیز نشان دهنده آن است که وی در جستجوی طرحی برای حکومت مقبول از دیدگاه شرعی در دوران غیبت بوده است . او ویژگی محوری حکومت مطلوب را عدالت می داند و یادآور می شود که از آنجا که این حکام معصوم و بالتبع اولوالامر نیستند ، نباید تصور کرد که آنها صاحب سلطنتی هستند که طاعت آنها طاعت خدا و معصیت آنها معصیت خداست . با این وجود از آنجا که آنها به حفظ و حراست رعیت و دفع دشمنان دین می پردازند باید حق آنها را شناخت . (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۷۱) ویژگی دیگر حکومت لزوم پایبندی حاکمان به " شرایع دین مبین " است و وی اشاره می کند که شاهان صفوی کسانی را در ولایات محروسه ، منصب خلافت و حکومت می دادند که درباره آنها خاطر جمع بودند که به عدالت رفتار می کنند . (لمبتون، ۱۳۷۴: ۴۴۵)

لمبتون (۱۳۷۴) در زمینه رابطه شاه و فقها در ایران بر این باور بود که فقها در مواجهه با شکاف بین عقیده و عمل ، با اعتقاد به لزوم معصوم بودن حاکم از گناه و اعلم زمان بودن او ، در صدد برآمدند مشکل را بدین گونه حل کنند که سلطان را مطیع و پیرو یک مجتهد سازند .

البته در این دوره فقهای شیعه در عمل ، به اعمال حاکمیت سیاسی مستقل از شاهان تمایلی ندارند و به سلطنت شاه شیعه ای که در صدر حاکمیت عدالت و رسیدگی به امور مردم و مقابله با دشمنان دین است ، راضی اند.

صدور احکام مختلف از سوی شاهان نیز تنها به امید جذب مجتهدان به قبول مناصب بود و مجتهدان تا می توانستند از نزدیک شدن به سلطان اجتناب می کردند زیرا برای آنها دشوار بود که زبردست مقامات دولتی باشند. از این رو در این فرمانها ، شاهان رسماً همه گونه احتمالات منفی را از میان برداشتند و بی آنکه خود را در گزینش مجتهد اعلم صاحب رأی بدانند ، آنها را به عنوان مرجع امور قضایی و شرعی معرفی می کردند . (طارمی، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۴) نهایتاً علی رغم آنکه تصدی همه اختیارات در حوزه ولایت دینی برای فقها میسر نشد، با این وجود در پرتو حکومت صفویان و به دنبال نیاز شاهان صفوی به حضور و گسترش فعالیت علمای شیعه در ایران ، شاهد شکل گیری یک طبقه اجتماعی قدرتمند به نام " روحانیون " در کشور هستیم که هم موجب تکوین طبقه علما شد و هم با پدید آوردن سازمان روحانیت در جامعه و متکی کردن مردم به خود در حل و فصل امور شرعی و اجتماعی ، اساس مرجعیت علما را در ادوار بعد پایه گذاری نمودند . (زرگری نژاد، ۱۳۷۲: ۸۳) بنابر این شاهان صفوی هیچگاه مانند سلاطین عثمانی پایگاه شرعی نیافتند و خصوصاً عالمان شیعه ، آنان را نه جانشین پیامبر و امامان ، بلکه شاهان شیعه از نسل رسول می دانستند و چشم داشت شان از آنها ، گذشته از حفظ سرزمین در برابر دشمنان و بیش از همه عثمانی ها ، برداشتن موانع اجرای احکام ، التزام به آداب دینی ، دست کم در حضور مردم ، ایجاد رفاه و مراعات عدالت بود . لذا گفتمان غالب در این دوران ، تلاش حکام صوفی مسلک صفوی برای بسط نفوذ و بسط مشروعیت خود در جامعه ایرانی ، با مساعدت فقهای شیعه است . (طارمی، ۱۳۷۵: ۴۱)

حاکمان صفوی مجتهدین و علما را برای اجرای سیاست دینی نیاز داشتند و در حفظ هماهنگی و سازگاری دینی در رسیدن به مصالح سیاسی به آنان تکیه می کردند . ضمن آنکه مجتهدین در دایره وظایف خود از موقعیت بالا و درجه ای از استقلال برخوردار بودند که حتی قوی ترین حاکمان هم مجبور بودند با احترام با ایشان برخورد کنند و به نظریات آنها بی احترامی و بی اعتنائی نکنند . (همان، ۵۴-۵۵)

عنایت دولت صفوی و توجه ویژه اش به علمای شیعه مذهب و حمایت از آنها باعث شد که به تدریج علما در امور اجتماعی و سیاسی مملکت دخیل و مؤثر واقع شوند. تشویق سلاطین صفوی بر رونق فلسفه و فقه شیعی، مرجعیت علما و مشروعیت دولت را تقویت کرد و در واقع نوعی رابطه بین قدرت مذهبی و قدرت دنیوی پدید آمد. (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۶۲)

در یک بررسی اجمالی از این دوره می توان به این نتیجه رسید که اولاً در عصر صفوی نهاد دینی هیچگاه در مقابل نهاد حکومت قرار نگرفت بلکه نوعاً شاهد یک نوع حل شدگی نسبی این دو در یکدیگر هستیم و ثانیاً اینکه میزان درک متقابل میان نهاد دینی و نهاد حکومتی به میزان قابل توجهی بالاست. (کدیور، ۱۳۸۰: ۱۶۲) همچنین در این دوره بر خلاف دوره های قبل و بعد، شاهد تقابل میان نهاد دینی و نهاد سیاسی و یا انزوای نهاد دینی از سیاست نیستیم بلکه نوعی تقسیم کار پذیرفته شده توأم با همکاری و تأیید بین علما و فقها از یک سو و شاه از سوی دیگر وجود دارد. (همان، ۱۶۵)

منابع

- کدیور، جمیله (۱۳۸۰). تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران مجلسی. عین الحیات مجلسی. بحارالانوار. ج: ۵۲
- مزینانی، محمدصادق (۱۳۷۵). قلمرو ولایت از نگاه محقق اردبیلی بحرانی، یوسف (۱۳۷۶). الحدائق. ج: ۱۸
- لمبتون، آن.کی.اس (۱۳۷۴). دولت و حکومت در اسلام. ترجمه سید عباس صالحی، محمد مهدی فقیهی طارمی، حسن (۱۳۷۵). علامه مجلسی
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۲). تحول اندیشه های سیاسی در دوره قاجار. پایان نامه. ج: ۱
- میراحمدی، مریم (۱۳۶۹). دین و دولت در عصر صفوی